



# من و برادرم

## خاطرات اشرف پهلوی

محمود طلوعی



نشر علم

فهرست

۷	مقدمه
۳۱	۱- رضاخان
۵۳	۲- چهره‌هائی در آینه
۷۵	۳- عروسی‌ها
۸۹	۴- سالهای جنگ
۱۴۹	۵- پلنگ سیاه
۲۱۹	۶- محمد مصدق
۲۶۷	۷- سفیر سیار
۳۲۱	۸- آخرین روزها
۳۵۹	۹- تبعید

## ۱ رضاخان

می‌توانم او را به همان صورتی که در آن زمان بوده است در نظر خود مجسم کنم، مردی درشت اندام و بلند بالا، قوی، بانشاط و پرجوش و انرژی، که در حیاط آجر فرش خانه‌مان به دور حوض آب قدم می‌زد و سیگار می‌کشید - سیگار ایرانی می‌کشید که آنهمه مورد علاقه‌اش بود. او در آنروز سرد پائیز چهارم آبان ۱۲۹۸ در حالی که نفرات بریگاد قزاق در اطرافش بودند، انتظار می‌کشید. سه سال پیش خواهرم، شمس، به دنیا آمده بود، و حالا رضاخان پهلوی، فرمانده بریگاد قزاق، در انتظار تولد پسری بود.

این انتظار و هیجان هنگامی از بین رفت که سربازی با شتاب وارد حیاط شد و گفت: «پسرست.»

اما موقعی که پدرم به داخل ساختمان شتافت تا بچه‌ای را - که وارثش بود - ببیند، مامائی که زایمان مادرم در زیر نظر او

جهت آنها کمک مالی خود را به او قطع کرده بودند)، با سختی و تنگدستی بزرگ شده بوده است. ولی همین شرایط سخت زندگی، او را مردی نیرومند و پرطاقت ساخته بود و اتکای به نفس را به وی آموخته بود. در آن زمان فقط ثروتمندان قادر بودند درس بخوانند و از آموزش رسمی برخوردار گردند، ولی چون پدر بزرگ من مردی نظامی بود، پدرم هم تصمیم گرفته بود سرباز بشود. و این، انتخاب خوبی بود، چون او فوق العاده قوی و بلندقد بود. قامت بلند او حتی در بین ساکنان مناطق کوهستانی شمال که مشهور است بلندقدترین مردان ایران به آنجا متعلقند نیز جلب نظر می کرد.

هنگامی که پدرم شانزده ساله و در حال رشد بود، قدش متجاوز از ۱۸۳ سانتی متر بود. او برای سربازی وارد بریگاد قزاق شد. بریگاد قزاق عبارت از یک واحد ضربتی نظامی بود (با معیارهای ایران) و در آن زمان تنها نیروی جنگی مدرن کشور به شمار می رفت.

به نظر من از همان آغاز خدمت نظام، برای کسانی که رضاخان را می شناختند این نکته روشن شده بود که سرنوشت او چیزی جز آن است که به صورت یک سرباز ساده باقی بماند. او با کلاه پوستی و چکمه های چرمی، در حالی که سوار بر اسبی چالاک بود، از ابهتی خاص برخوردار بود. علاوه بر این او برای انجام کارهای بزرگ قهرمانی و جسورانه از استعداد عجیبی برخوردار بود، استعدادی که قادر به آفرینش افسانه های نظامی



است. وی با تجاربی که کسب کرده بود به عنوان یک کارشناس درجه اول «تاکتیک» در آمد و خصوصیات یک فرد جنگی با انضباط خط مقدم جبهه را به دست آورد، اما اگر کاردانی و مهارت او تنها به همین جا ختم می شد، وی فقط می توانست فرماندهی شایسته و ممتاز بشود.

اما پیشرفت و ترقی او معلول دو موضوع بود: یکی آشنائی کامل به روانشناسی میدان جنگ، و دیگری تمایل شدید درونی او به این که با اقدامات قهرمانی و مانورهای جسورانه زندگی خود را به مخاطره بیفکند. در نتیجه همین صفات بود که به عنوان مردی شکست ناپذیر مشهور گردید و توانست وفاداری بی چون و چرای افرادش را به خود جلب کند. او حتی در چند مورد نفرات خود را در حوالی میدان جنگ پشت سر گذاشت، و خود یکه و تنها و بدون سلاح وارد منطقه رؤسای عشایر گردید و با دست زدن به چنین کاری بارها توانست بدون خونریزی بر دشمن غلبه کند.

از دیدگاه تاریخ می توان گفت که در صحنه سیاسی ایران ظهور مردی همچون رضاخان از مدت ها پیش قابل پیش بینی بوده است. برای درک این نکته، شناخت اوضاع ایران در آغاز قرن بیستم ضروری است. شناخت فقر اقتصادی ایران، آسیب پذیری ایران در برابر مداخله خارجی، و موقعیت ویژه ایران در مرکز دنیای اسلام. این واقعیت های اساسی - که به نظر من هنوز هم غرب آنها را درک نکرده - حتی امروز نیز بر تاریخ ما سایه افکنده

است. ایران هشتاد سال پیش، برخلاف اروپا، به یکی از شدیدترین ادوار انحطاط در طی تاریخ دوهزار و پانصد ساله خود رسیده بود. (فقط انحطاط کشور در نیمه دوم قرن دوازدهم بدتر از شرایط این دوره بود). ایران از اوج تمدن درخشان خود در دوره کوروش و داریوش، به صورت کشوری فقیر درآمده بود، سلسله در مانده و از نظر سیاسی ورشکسته قاجار بر آن حکومت می کرد، کشور وسیع ایران با وسعتی بالغ بر ۱۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع - به ده ایالت تقسیم شده بود، که هیچ جاده یا شبکه ارتباطی آنها را به مقر حکومت در تهران متصل نمی ساخت. حتی گاه لازم بود برای رسیدن به بعضی از ایالات کشور، از راه یک کشور خارجی مسافرت کرد: فی المثل از راه عراق به خوزستان رفت و از طریق روسیه به خراسان.

جز گروههای محدود و کوچک بازرگانان و صنعتگران که در تهران، تبریز، و شهرهای مهم دیگر زندگی می کردند، به طور کلی ایران کشوری کشاورزی به شمار می آمد. با املاک وسیع مزروعی، که نظام ارباب و رعیتی بر آن حکمفرما بود. کشاورزان به صورت سهم برادر حد اعلای فقر و مسکنت زندگی می کردند، مالکین بزرگ (که غالباً «هزار خانواده») نامیده می شدند) از حداکثر در آمد بهره مند بودند. عشایر مانند پدران خود در طی صدها سال گذشته، به گله داری و پرورش بز و گوسفند می پرداختند و به بیلاق و قشلاق می رفتند. با وجود آن که از قرنهای پیش وجود نفت در کشور کشف شده بود، ایران

دارای منابع مالی یا تخصص لازم نبود که بتواند از این منبع انرژی استفاده کند. کشور در شرایط قرون وسطائی بود، بدون راههای آسفالت، بهداشت، خدمات پستی، بیمارستان، و مدرسه. نود و هشت درصد مردم بیسواد بودند، و زنان از حقوق مدنی برخوردار نبودند. عمر متوسط مردم سی سال بود و نسبت مرگ و میر کودکان در مقایسه با بیشتر کشورها خیلی زیاد بود.

قدرت سیاسی مؤثر کشور در دست مالکان و سران عشایر بود (که هر کدام افراد مسلح ثابتی برای خود داشتند)، و در چارچوب یک نظام بدوی و ابتدائی عمل می کردند و بر رعایای خود نیز تسلط کامل داشتند. از یک نظر می توان گفت ایران کشوری بود مرکب از نوعی از دولتهای ایالتی. شاه وقت، ناصرالدین شاه (۱۲۷۵-۱۲۲۷)، رئیس پوشالی و اسمی کشور بود و سران عشایر اندک احترامی برای او قائل بودند. وضع و موقعیت واقعی او را می توان از روشهایی که در آن اوقات برای جمع آوری مالیات به کار برده می شد، در نظر مجسم کرد. از نظر تئوری، مالیاتها می بایست به خزانه سلطنتی واریز شود، ولی به علت اینکه در عمل، پادشاه قدرتی برای انجام این کار نداشت، سران عشایر با افراد مسلح خود «عوامل جمع آوری مالیات» محسوب می شدند. و بدین جهت مقدار قابل توجهی از مالیاتهای جمع آوری شده را بابت کارمزد خدمات خود برمی داشتند. در نتیجه، خزانه سلطنتی غالباً خالی بود و گفته می شد که دولت حتی از تجار بازار تهران نیز پول قرض می کند.

با این دولت ضعیف، و نبودن یک حکومت مرکزی قوی و ارتش مؤثر، ایران پیوسته در معرض مداخله خارجی نیز قرار داشت. و اگر بخواهیم وضعیت آن زمان ایران را درک کنیم بایستی به خاطر داشته باشیم که گرچه ایران هرگز به صورت مستعمره‌ای درنیامد، اما پیوسته در معرض تاخت و تجاوز و اعمال نفوذ قدرتهای نیرومندتر و پیشرفته‌تر از خودش بود.

در نظر روسیه، ایران، همانند امروز، کشوری بود با ۱۸۰۰ کیلومتر مرز مشترک، و راه حیاتی برای وصول به آبهای گرم. و در نظر انگلستان، ایران منطقه‌ای بود دارای منابع طبیعی دست‌نخورده - به‌ویژه نفت که نیروی حیاتی غرب صنعتی محسوب می‌شد - با موقعیت ژئوپولیتیکی برای بقای امپراتوری مستعمراتی وسیع انگلستان در آسیا و آفریقا. هر یک از این دو قدرت، یعنی روسیه و بریتانیا با برقراری روابط دوستی نزدیک با تک‌تک سران عشایر، برای خود مناطق نفوذی در ایران ایجاد کرده بودند و هرگاه ضرورت اقتضا می‌کرد با نیروهای مسلح خود از آنان پشتیبانی به عمل می‌آوردند.

در تحت این شرایط نامساعد، و محرومیت‌هایی که معلول حکومت بر یک کشور فقیر ده میلیون نفری بود، ناصرالدین شاه ترجیح می‌داد اوقات خود را به سیر و سیاحت در پایتخت کشورهای اروپائی که دارای فرهنگ پیشرفته‌ای بودند، بگذراند. و هرگاه پولش ته می‌کشید به انگلیسیها و روسها رو می‌آورد. آنها هم در برابر گرفتن یک رشته امتیازات، که در واقع چیزی



جز به رهن گذاشتن منابع ایران نبود، با روی باز احتیاجات مالی شاه را برطرف می‌کردند. به طوری که وقتی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ به قتل رسید، شیلات کشور در دست روسها بود و یک رشته امتیازات دیگر به انگلیسیها واگذار گردیده بود.

این برنامه در زمان پسر وی، مظفرالدین شاه نیز ادامه یافت. او در سال ۱۲۸۰ امتیاز نفت جنوب را در مقابل ۲۰۰۰۰ پوند به ویلیام ناکس دارسی سرمایه‌گذار انگلیسی واگذار کرد. این قرارداد و قراردادهای دیگری که بعد از آن منعقد شد، نقطه عطف مبارزات سیاسی با انگلستان، و نیز مبارزات داخلی در ایران گردید، به طوری که در واقع، از آن هنگام تا انقلاب و بحران کنونی، هرگز تاریخ ایران از مسئله نفت جدا نبوده است.

پس از آن تاریخ با پیدایش و رشد نهضت مشروطه مرحله جدیدی در ایران به وجود آمد که می‌توان آنرا واکنشی بر ضد استثمار خارجی خواند. هدف این نهضت استقرار حکومت مشروطه در ایران و آزاد ساختن کشور از قید نفوذ خارجیان بود. این روند، یعنی نخست نزدیکی و اتحاد با دنیای خارج، و سپس واکنش، به صورت سرخوردگی از آن و تغییر جهت، بارها و به طور منظم در بافت سیاسی خاورمیانه دیده شده است.

مشروطه خواهان مخصوصاً در تبریز، مرکز استان آذربایجان، که به روسیه و ترکیه نزدیک است قویتر بودند. چه در کشور اخیر، نهضت «ترکهای جوان» کوشیده بود به دوران خلافت اسلامی و مداخلات بیگانگان پایان دهد و در آن کشور



من این خاطرات را در تبعید می‌نویسم، در شهر نیویورک، که از آغاز انقلاب ایران تاکنون در آنجا زندگی می‌کنم. پنجره های محلی که در آن به نوشتن مشغولم، رو به رودخانه‌ی ایست است، و از آنجا سازمان ملل متحد به وضوح دیده می‌شود. من در همین سازمان شانزده سال تمام به عنوان یکی از اعضای هیات نمایندگی ایران، عضو کمیسیون حقوق بشر، سپس رئیس کمیسیون حقوق بشر فعالیت کردم و در هفت سال آخر این دوران هم ریاست هیات نمایندگی ایران را به عهده داشتم. به این دلیل سازمان ملل را آنچنان خوب می‌شناسم که می‌توانم بگویم به صورت وطن دوم من در آمده است. از ساعات بی‌شماری که در این سازمان گذرانیده‌ام، لذت برده‌ام، و به این موضوع نیز با اطمینان اعتقاد دارم که مسائلی که در این مجمع مطرح می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد، بیش از هر جای دیگر می‌تواند شرافتمندانه باشد. با وجود این، چقدر برآیم دشوار است و اگر راستش را بخواهید چقدر تلخ و ناگوار است که از بیرون این سازمان، می‌بینم کسانی که با من سوابق دوستی داشته‌اند، اینک در این مجمع به تشکیل کمیسیونی صحنه می‌گذارند تا به حمله‌های هم آهنگی که علیه ایران دوران پهلوی می‌شود رسیدگی کند.



نشر علم

ISBN:978-622-246-241-3



9

786222

462413

[www.elmpub.com](http://www.elmpub.com)

nashreelm

تومان ۸۵۰۰۰